

معدت پهنام فر
دانشگاه بیرجند

شش ریاست

چکیده:

نجوم، شاید از مهم‌ترین علوم متداول اعمار گذشته در بین ایرانیان باشد، چنان‌که کمتر نوشته یا دیوان شعر پارسی را می‌توانیم بیابیم که اصطلاحات و اطلاعات نجومی به نومی در آن به کار نرفته باشد؛ زیرا پیته وسیع آسمانها و افلاک و جایگاه دور از حد تصور ستارگان و صورت‌های فلکی و استدلال از گردش ستارگان بر سرنوشته هر آنچه در زیر فلک قمر وجود دارد فضای گسترده‌ای برای لیدلج مضامین مباحثه‌آمیز شامرن ایجاد کرده و بر خیال‌لنگیزی شعر آنها افزوده است. در دیوان ابن حسام، نیز بازتاب باورهای نجومی چشمگیر است و نشان می‌دهد که این شاعر فرهیخته با دانش نجوم، آشنایی کامل داشته و در آفرینش مضامین شعری از آن سود برده است. البته هدف و لنگیزه او از کاربرد اصطلاحات و اطلاعات نجومی، مضمون‌آفرینی و آفرینش هنری در شعر بوده است. بر این اساس در این مقاله نظر قدما در باب افلاک و ستارگان بیان شده است و در ذیل هر کدام به سه یا چهار آیه از دیوان ابن حسام، که ناظر بر آن مضمون بوده، ذکر گردیده است.

بازتاب باورهای نجومی در دیوان ابن حسام

آسمان و آنچه در آن است، دنیای پر راز و رمزی است که از دیرباز مورد توجه همه ملل بوده است و از آن جا که در اعصار گذشته مردم فقط زمین و محیط اطراف خود را می‌دیدند و به سبب عدم دسترسی به کرات و عدم وسایل و تجهیزات پیشرفته کنونی امکان مشاهده دقیق و علمی آسمان و کرات دیگر برایشان فراهم نبود، تصورات و تخیلات عجیب و غریبی درباره افلاک و ستارگان داشتند و بر این اساس برخی

پدیده‌هایی را که در زمین اتفاق می‌افتد با اوهام و خیالات تفسیر و توجیه می‌کردند و در نهایت آسمان و ستارگان را در سرنوشت آدمیان مؤثر می‌پنداشتند.

در پی گسترش باورهای نجومی و استقرار آنها در ذهن عامه علم احکام نجوم پیدا می‌شود که دانشی کهن و خرافی است برای پیش‌گویی امور جهان و انسان به وسیله مطالعه در آثار ستارگان.^۱

نجوم شاید از مهمترین علوم متداول در اعصار گذشته در بین ایرانیان باشد، چنان‌که کمتر نوشته یا دیوان شعر پارسی را می‌توانیم بیابیم که اصطلاحات و اطلاعات نجومی به نوعی در آن به کار نرفته باشد.

باری و پهنه وسیع آسمانها و افلاک و جایگاه دور از حد تصور ستارگان و صورت‌های فلکی و استدلال از گردش ستارگان بر سرنوشت هر آنچه در زیر فلک قمر به وجود می‌آید فضای گسترده‌ای برای ابداع مضامین مبالغه‌آمیز ایجاد می‌کرد و بر خیال‌انگیزی شعر شاعران می‌افزود. به همین جهت قلمرو ادبیات بیش از دیگر علوم مستخر اصطلاحات علم نجوم و دانش تنجیم گشته و شاعران این اصطلاحات را به عنوان ابزارها و اسباب کار خود در معنی‌آرایی به کار بردند. این‌گونه کاربردها به حد و فور در صفحات دیوان شاعرانی مانند عثمان مختاری و سنایی غزنوی و مسعود سعد سلمان و انوری ایبوردی و خاقانی شروانی می‌توان دید.^۲

در دیوان ابن حسام نیز بازتاب باورهای نجومی چشمگیر است و هر چند از این جهت به پایه شاعران فوق‌الذکر نمی‌رسد اما بررسی مسایل نجومی در دیوان او ما را تا حدی با معتقدات نجومی مردم آن روزگاران آشنا می‌سازد.

البته هدف او در کاربرد اصطلاحات و اطلاعات نجومی - همچنان‌که گذشت - مضمون آفرینی و آفرینش هنری در شعر اوست و در واقع باورها و اصطلاحات نجومی -

۱- ابرالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۰.

۲- عباس ماهیار، نگاهی به سوی اختران و افلاک، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره سوم و چهارم، سال بیست و سوم (پاییز و زمستان ۱۳۶۹)، ص

مانند دیگر عناصر مطرح شده در شعر او - ایزاری است برای بیان معنی و ایجاد مضامین لطیف و ظریف و دقیق.

اینک با توجه به آنچه گذشت به بررسی مسایل نجومی - که بخش مهمی از دانش عوام را تشکیل می‌دهد - در دیوان ابن حسام می‌پردازیم. بدین منظور عقاید قدما را در باب افلاک و ستارگان بیان می‌کنیم و در ذیل هر کدام بیت یا ابیاتی از ابن حسام را که ناظر به آن مضمون است می‌آوریم:

افلاک و زمین

قدما فلک را جسمی کروی و دارای حرکت دورانی و ذاتی می‌دانستند و معتقد بودند که زمین چون گویی ثابت در میان افلاک قرار دارد.^۱ ابن حسام نیز در موارد متعددی به این موضوع اشاره دارد، از جمله:

سبحان مالکی که از آیات ملک اوست تسکین ارض و جنبش افلاک برقرار
(دیوان، ۲، ۱۳)

یا:

پای تمکین چو بر مکان بنهاد زیر پایش زمین قرار گرفت
آسمان از مدار مرکز او تا ابد گردش و مدار گرفت
(دیوان، ۴۲۰)

نیز:

به حکمت بر فراز نقطه خاک به قدرت کرد گردان هفت پرگار
(دیوان، ۱۸۵)

پیشینیان به هفت فلک معتقد بودند، بدین صورت که تصور می‌کردند آسمان از

۱- ابوریحان بیرونی، *الفهیم لأوائل صناعة التنجیم*، به کوشش جلال‌الدین همایی، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۲ ص ۵۸.

۲- همه نمونه‌های شعری مطابقت دارد با دیوان محمدبن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمدتقی سالک، انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان، مشهد ۱۳۶۶.

هفت طبقه بر روی هم چیده شده است. ترتیب افلاک را نیز بدین گونه می دانستند:
 ۱- فلک قمر ۲- فلک عطارد ۳- فلک زهره ۴- فلک آفتاب ۵- فلک مریخ ۶- فلک
 مشتری ۷- فلک زحل^۱

علاوه بر افلاک هفت گانه به دو فلک دیگر - یعنی فلک ثوابت و فلک اطلس یا
 فلک الافلاک - نیز معتقد بودند.^۲

ابن حسام نیز در دیوانش بارها به افلاک ۹ گانه و هفت سیاره اشاره کرده است، از
 جمله:

راه بیرون شد ندارد بی جواز مهر تو اندر این نه دایره زین هفت چیز آفتاب

(دیوان، ۸۸)

یا:

طارم شش روزه هفت آشکو بر ز بر خاک تو کردی بنا

(دیوان، ۳)

همچنین پندار عامه بر این بوده است که زمین نیز مانند آسمان دارای هفت طبقه
 است:^۳

هفت زمین مرکز میدان او هشت فلک قبه ایوان اوست

(دیوان، ۳۷۶)

نیز:

به گرز از سرکوه خارا بخارد زمین هفت بر یکدیگر بر بلرزد

(دیوان، ۱۷۲)

باور دیگر عامه این بوده است که زمین بر روی شاخ گاو است و آن گاو بر پشت
 ماهی قرار دارد:^۴

۱- رک: ابوالفضل مصفی، همان، ص ۵۶۴. اصولاً عدد ۷ از دیرباز نزد اقوام مختلف از جمله ایرانیان اهمیت خاصی داشته است و ظاهراً قدیمیترین قومی که به عدد هفت توجه کرده قوم «سومر» بوده است. برای توضیح بیشتر رک: محمد معین، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی» مجموعه مقالات، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات معین، تهران ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۱۹ به بعد.

۲- همان، ص ۱۱۹ به بعد.

۳- همان، ص ۸۵۱

۴- همان، ص ۸۴۱

گر شکوهش فی المثل زور آورد بر روی خاک ... گاو در زیر زمین بر ماهی افشارد شکم
یا:

ماه‌ی به زیر گاو شکم بر زمین نهاد ... کو را بند تحمل حمل گران برف زمین
(دیوان، ۱۶۸)

و اما برخی عقاید قدما در باب هفت سیاره بدین قرار است:
۱- ماه: پیشینیان ماه را نزدیکترین سیاره به زمین می‌دانستند و از میان رنگها، رنگ
سبز را به آن اختصاص می‌دادند.^۱ ابن حسام نیز می‌گوید:

تا خاتم او مهر ولایت به تو بخشد ... هر ماه شود ماه نگین دان زبرجد^۲
(دیوان، ۱۳۱)

قدما دور هر کوبی را هفت هزار سال می‌دانستند و معتقد بودند که هزار سال
آن را به خودی خود صاحب عمل است و شش هزار سال دیگر را با کمک شش
کوکب دیگر. دور آخر کواکب را «دور قمر» می‌نامیدند. و می‌گفتند: آدم در اول دور
قمر به ظهور آمده است.^۳ ابن حسام نیز در دیوانش بارها به گردش دور قمری اشاره
کرده است:

جفای روی خوبت گر حوالت ... به دوران قمر کردیم، کردیم
(دیوان، ۳۵۷)

یا:
دیدی که باز گردش دور قمر چه کرد ... نا مهربانی فلک کینه ور چه کرد
(دیوان، ۳۹۵)

۱- قدما هفت رنگ اصلی را به سیارات هفت گانه و روزهای هفته اختصاص می‌دادند. برای
تفصیل رک: محمد معین، همان، ص ۳۱۹ به بعد.

۲- احتمالاً ابن حسام در سرودن این بیت تحت تأثیر نظامی بوده است که می‌گوید:
مه که نگین دان زبرجد شده است ... خاتم او مهر محمد شده است

رک: نظامی گنجهای، مخزن الاسرار، تصحیح و تعلیقات بهروز ثروتیان، انتشارات توس،
تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۳.
۳- علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «دور».

۲- تیر (عطارد): تیر دومین سیاره‌ای است که قدما آن را کوکب حکیمان و طیبیان و منجمان و شعرا و دیوانیان و کاتبان و... به حساب می‌آوردند^۱ و بر اساس همین باور بوده است که آن را دبیر و منشی فلک تصور می‌کردند.^۲

هر شب به سر خامه کند هفت صحیفه منشی عطارد به ثنای تو مسود

(دیوان، ۱۳۲)

ابن حسام در یکی از ترکیب بندهایش، یک بند را به توصیف عطارد اختصاص داده است:

ای عطارد که سبز الباقی کتاب حکم هفت اوراقی

در کتابت چنان که فرماید حاکم منشیان آفاقی

به قلم آن قدر که مقدور است ضابط هفت چرخ و نه طاقی

تا به امکان بداتچه استیفاست قلمت تا ابد بود باقی

آنچه شاید بود در انشایت زان که مأمور امر خلاقی

زان جهت نیست خام خامه تو که تویی فکر مکر و زرقی

مستی حکم آصف الایام حاکم العصر عبد رزاقی

ای که گردون براق درگه تست سروران سر نهاده بر ره تست

(دیوان، صص ۸-۳۷۷)

۳- زهره: زهره یا ناهید را کوکب زنان، امردان و مخنثان و اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت و... می‌دانستند^۳. بر اساس همین باور بوده است که زهره را مطرب و خنیاگر فلک لقب داده‌اند و در هر جا نامی از او برده‌اند به سرود و نوازندگی و حالت رمزی او در زیبایی اشاره کرده‌اند:^۴

به رقص زهره به خنیاگری به چرخ آمد به چنگ دوش چو زهره رباب را بگرفت

(دیوان، ۳۲۱)

۱- ر.ک: ابوالفضل مصنفی، همان، صص ۲۷۷ و ۵۱۲.

۲- همان کتاب، همان صفحات. ۳- همان، ص ۳۴۶.

۴- همان کتاب، همان صفحه.

یا: لکن دانه، بقیه و ت بقول و اما غنایه همواره باستان ایستاد زینجه
 عروس چرخ یعنی زهره در حجله اش فرود آمد که باشد با کمال حسن خود مشاطه زهرا

(دیوان، ۷۹)

از باورهای دیگر مربوط به زهره این است که: وقتی هاروت و ماروت به زمین آمدند شیفته زنی به نام زهره شدند و او نام مهین خداوند را از آنها آموخت و خود به آسمان رفت^۱. ابن حسام به این داستان نیز اشاراتی دارد، از جمله:

سیم منزل چو بگزیدم ترنم خانه‌ای دیدم ترانه برگرفته لعبتی زیبای خوش آوا
 نگاری، گل عذاری، نوبهاری تازه و خرم ظریفی نازکی خوبی لطیفی چابک و رعنا...
 ز نخدانش فکنده سرنگون هاروت را در چاه عذار دلفریش ساخته ماروت را رسوا

(دیوان، ۷۴)

۴- خورشید: منجمان قدیم خورشید را سیاره‌ای می‌دانستند که برگرد مرکز عالم و زمین می‌گردد^۲. از آن‌جا که خورشید نخستین کره آسمانی بود که توجه ساکنان زمین را به خود جلب کرد، همواره آن را مظهر قدرت، عظمت، زیبایی، درخشندگی، بلندی، قهر، تصمیم و سودبخشی تصور می‌نمودند.^۳ همچنین جایگاه آن را آسمان چهارم می‌دانستند:

چو ز آن‌جا رخت بربستم گشادند در گسلن سرای چهارمین
 ز سلطان سپهرم هیچ ننمود برون از مسند چرخ برین
 ز دیر عیسوی^۴ رهبان این راه چرخ افرودخت از نور یقینم

(دیوان، ۷۳)

۱- محمدجعفر باحقی، فرهنگ اساطیر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۹، ذیل «زهرة».

۲- سید ضیاءالدین سجادی، حواشی دکتر محمد معین بر اشعار خاقانی، انتشارات پازنگ، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۳۷.

۳- ابوالفضل مصطفی، همان، ص ۹۶.

۴- دیر عیسوی همان آسمان چهارم است، زیرا چنان که می‌دانیم حضرت عیسی (ع) نیز در آسمان چهارم است. خاقانی نیز گوید:

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی که همسایه است با خورشید عذرا
 رک: خاقانی شروانی، دیوان، تصحیح دکتر سید ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، انتشارات

زوار، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۴.

همچنین تشکیل احجار کریمه، مانند لعل و یاقوت و عقیق در دل سنگ را به واسطه نور خورشید تصور می نمودند:^۱

چهارم خانه خورشید رخشان که سنگ از وی شود لعل بدخشان

(دیوان، ۴۸۶)

۵- مزیح: مزیح یا بهرام در تصورات کهن قوم ایرانی، یونانی و رومی ایزد یا خدای جنگ محسوب می شده است، به همین جهت آن را کواکب لشکریان و امرای ظالم و اتراک و دزدان و مفسدان و آشکاران می شمردند و قهر و شجاعت و جسارت و جنگاوری را به آن نسبت می داده اند:^۲

خصم بد روزش که روزش همچو شب تاریک باد

بسر سراز سر پنجه بهرام خنجر یافته

(دیوان، ۱۲۵)

یا:

بهرام نیارد که برد دست به شمشیر آن جا که به شمشیر تو بازو بگشایی

(دیوان، ۲۷۴)

۶- مشتری: که با نامهای «زاوش»، «هرمز»، «اورمزد»، «رامش»، و «برجیس» نیز آمده است بزرگترین سیاره منظومه شمسی است. مشتری در اسطوره های کهن خدای خدایان محسوب می شده است. آریاها قبل از مهاجرت به سرزمین کنونی خود مشتری را با نام «هورمزد» می پرستیدند که اعتقاد به خدایی اهورامزدا در آیین زردشتی دنباله همان اعتقاد است. در نجوم احکامی مشتری کوکب قضا و علما و اشراف و ترسایان معرفی شده است.^۳ ابن حسام نیز گوید:

بر منظر ششم که بد ایوان مشتری صدری نشسته یافتم آن جا به اقتدار

افکنده طیلان سیه بام بر کتف با کسوت کیود سرافکنده سوگوار

(دیوان، ۱۷۶)

۱- ابوالفضل مصفی، همان، ص ۲۵۷. ۲- همان، ص ۷۲۹.

۳- همان، ص ۷۳۵ به بعد.

یا: لوتی که شد فلطنته از کعبه

همی با همی: حسن بن کعبه ز کعبه

فماضی گردون بنشیند به صدر

سر بنهد بر خط امرش قضا

(دیوان، ۴)

همچنین قدما معتقد بوده‌اند که: مشتری از احوال و افعال بر نیک خوبی، بزرگ همتی، پارسایی، دانایی و سخاوت دلالت دارد:^۱

ششم مسکن مسدس قبه‌ای دیدم درو ساکن

خجسته پیکری فرخنده‌ای فرخ به روی ورا

همش سیرت، همش صورت، همش طالع، همش طلعت

به سیرت رای او پیر و به صورت روی او برنا

به گلشن خانه دولت جمالش شمع نورانی

خرد بر پرتو آن شمع چون پروانه ناپروا

سعادت در جبین او به صد زیندگی مضمهر

چو نور اندر سواد چشم و حکمت در دل دانا

(دیوان، ۷۵)

۷- زحل: قدما زحل یا کیوان را کوکب پیران و دهقانان می‌دانستند و آسمان هفتم را به آن نسبت می‌دادند و آن را پاسبان فلک می‌شمردند:^۲

کیوان که برج قلعه هفتم رواق اوست

بر بام هفت زاویه شد دیده‌بان برف

(دیوان، ۱۶۹)

همچنین از میان رنگها، رنگ سیاه را به زحل نسبت می‌دادند:^۳

بر سقف هفتمین که محل زحل در اوست

آن پاسبان بام فلک در شبان تار

دیبا سیاه کرده و دیباجه نیلگون

از نکبت حوادث دوران روزگار

(دیوان، ۱۷۶)

و در بین بلاد مختلف، سرزمین هند را به زحل منسوب می‌کردند:^۴

۱- ابوریحان بیرونی، التفهیم، ص ۲۸۳.

۲- ابوالفضل مصفوی، همان، ص ۳۳۷.

۳- ابوریحان بیرونی، همان، ص ۳۶۷.

۴- همان، ص ۳۷۱.

هندوی شب بر سر ایوان رود / مقتبس از شعله نور شها

(دیوان، ۴)

همچنین جدی و دلو را خانه‌های کیوان به حساب می‌آوردند:^۱

بر آن ایوان کیوانی نشسته یافتم پیری / ز تأثیر نشستش از جهان برخاسته غوغا

فکنده نکبت او یوسف مهروی را در چاه / خود اندر چاه چون یوسف گرفته دلو را ملجا

یکی هندوی تازی نام ترک اندام بر بامی / فلک را پاسبان بام و شب را دیده بینا

(دیوان، صص ۷۵۶)

قابل ذکر است که در موارد متعددی ابن حسام به سیارات هفت گانه به طور یکجا

اشاره کرده است. البته همان طوری که در ابتدای مقاله یاد آور شدیم غرض او از این امر

آفرینش شعری است، یعنی اعتقادات و باورهای نجومی در واقع ابزاری است برای بیان

افکار و اعتقادات شاعر و آفریدن مضامین دقیق شاعرانه. از جمله در اولین قصیده

دیوانش که در نعت باری تعالی سروده است می‌خوانیم:

طارم شش روزه هفت آشکو / بر زیر خاک تو کردی بنا

هست بر این سقف منقش طراز / کارگزاران صنایع نما

هر یکی اندر پی کار دگر / بنده فرمان و تو فرمانروا

شام به مشاطی آید به بام / تاب دهد طرّه جمعی عشا

برزخ این شاهد عذرا عذار / نقش کند خیال سیاه مسا

تا ببرد ظلمت عالم به نور / مشعل مه خانه کند پر ضیا

جای به جا منشی دیوان چرخ / از پی انشا بنشیند به جا

غلیمه زربافته بیرون برد / خسرو خمرگاه مرتجع سرا

زهره سر زلف به تاب افکند / تا دل هاروت کند مبتلا

ترک چگل دست برد سوی تیغ / همچون شجاعان به مقام و نما

قاضی گردون بنشیند به صدر / سر بنهد بر خط امرش قضا

هندوی شب بر سر ایوان رود / مقتبس از شعله شمع شها

آمد نسدا که غُزّه ماه محرم است گر دهر بی مدار شد از وی عجب مدار^۱

(دیوان، صص ۱۷۵-۶)

ثوابت (فلک هشتم) یا ذات البروج: ثوابت شامل تمام ستارگان به جز سیارات سبعة می شده است^۲ که گذشتگان آنها را بر روی گنبد یا قبه‌ای بلوری با فاصله‌های ثابت و غیر متحرک می‌انگاشته‌اند:^۳

نمودار کسّال قدرت تست نسبت ثابتات و سیر سیار شیبیه

(دیوان، ۱۸۵)

طالع اعتقاد به طالع و حکم کردن درباره سعد و نحس کواکب از روی اختران یکی از

امور رایج در گذشته بوده است. طالع در لغت به معنی برآینده و طلوع کننده و در

اصطلاح نجومی برجی و یا درجه‌ای از منطقه البروج است که در وقت معینی در افق

شرعی در حال طلوع می‌باشد. احکامیان برای طالع اهمیتی خاص قایل بودند و متطقه

البروج را از برج طالع بر خلاف توالی بروج بر دوازده قسمت تقسیم می‌کردند و

خانه‌های دوازده گانه برای صاحب طالع می‌ساختند و هر خانه‌ای را به امری اختصاص

می‌دادند و بر پایه واقع شدن ستاره سعد و یا نحس در این خانه‌ها و مسایل بسیار دیگر به

اظهار نظر می‌پرداختند.^۴ این حسام نیز در دیوانش بارها به طالع و سعادت و نحس

آن اشاره کرده است، از جمله:

آن کس که ز تأیید خدایی اثری یافت در کوکب مهر تو زهی طالع اسعد

(دیوان، ۱۳۳)

یا: سعادت ابد اندر ولای شاه ولی است که راست دولت محمود و طالع مسعود

(دیوان، ۱۳۵)

۱- برای ملاحظه دیگر شواهد ر.ک: صص ۷۳، ۸۳، ۴۳۷ و ۴۸۷.

۲- حسین خدیو جم، ترجمه مفاتیح العلوم خوارزمی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی،

تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۳.

۳- ابوالفضل مصفی، همان، ص ۱۵۱.

۴- عباس ماهیار، همان، ص ۵۷۳.

نیز: *استتمت له سعدا لیسأل و سبعا نایة زینبمه و ت به فذله لیسأل*
 روی تو اختر سعد است و مرا از طالع روی آن نیست که تابنده شود اختر ما. نایة
نایة لیسأل هو زبانا زینب زبوة و زبانا نایة (دیوان، ۳۰۶)

سعد و نحس کواکب

بنا به اعتقاد پیشینیان گردش افلاک در سرنوشت و زندگی انسان تأثیری عظیم داشته و موجب خوشبختی و یا بدبختی وی می شده است؛ بر اساس چنین باوری بوده است که گذشتگان حکم به سعد و نحس کواکب می نمودند، از جمله در میان سیارات سبعا، زهره و مشتری را «سعدین» - زهره سعد اصغر و مشتری سعد اکبر - و مریخ و زحل را «نحسین» - مریخ نحس اصغر و زحل نحس اکبر - می دانستند^۱. ابن حسام نیز در موارد متعددی به این مسأله اشاره کرده است، از جمله: تأثیر نکبت ذنب و طالع زحل با مشتری سعادت خورشید فر چه کرد

یا: *بلند اختر سعد اکبر تویی مدارا و دارای کشور تویی* (دیوان، ۳۹۵)

نیز: *قتیل دیگر جرجیس بد که چون برجیس ستوده طالع و فرخ رخ و خجسته لقامت* (دیوان، ۲۱۵)

قران ستارگان:

بر اساس تصورات عامه وقتی دو ستاره - که یکی در مدار بالاتر و دیگری در مدار پایین تر است - به یک درجه از یک برج می رسیدند بین آنها اقتران یا اتصال به وجود می آمد^۲ که بنا به نوع قران حکم به سعد و نحس آن می کردند، از جمله قران مریخ و

۱- ابوالفضل مصفی، همان، ص ۳۹۱. ۲- همان، ص ۵۸۰.

زحل را در خانه حوت و همچنین قران ذنب و رأس را نحس می دانستند: ^۱ قران
 قران طالع مریخ یا زحل در حوت نحس است ذنب و رأس و طالع وارون
 بدین نحس و نکبت نشان نداده حکیم قران این دو قرین پیش از این به چند قرون
 می شده است که گذشتگان آنها را پرروی گنبد یا قبه‌ی بلوری با فاصله (دیوان، ۲۴۹)
 و قران پروین و عطارد را سعد به حساب می آوردند:

از کلک و بنانم چو میان تو نویسد پروین و عطارد به هم آرند قرانها
 و بر اساس چنین پنداری به پادشاهی که در مدت سلطنت او قران ستارگان واقع
 می شد «صاحبقران» می گفتند؛ زیرا معتقد بودند: اثر بعضی قرانات کواکب - مانند قران
 زحل و مشتری در خانه طالع - دلیل است بر این که مولود پادشاهی عادل و جهانگیر و
 ملکش پایدار است. ^۲ ابن حسام نیز در یکی از قصاید خویش - که در نعت نبی اکرم
 سروده است - ایشان را صاحبقران عهد رسالت می نامد و می گوید:
 صاحبقران عهد رسالت تویی و بس آن کس کجا که با تو تواند شدن قرین

علاوه بر آنچه گذشت، ابن حسام در جای جای اشعارش به دیگر صور فلکی و
 اصطلاحات نجومی نیز اشاراتی دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری
 می کنم. ^۳ کرده است از جمله:

۱- همان کتاب، همان صفحه.

۲- ابوریحان بیرونی، همان، مقدمه استاد همایی، ص یو. ۱۶۰
 ۳- همان کتاب، همان صفحه.